

رؤیای بزرگ



حکایت و روایت
نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار

کسی که پایه دوره نوجوانی می گذارد، احساس می کند که بزرگ شده است و باید کارهای بزرگی را هم انجام دهد. او با نگاهی دیگر به جهان اطراف خود نگاه می کند و همیشه احساس می کند که با دیگران متفاوت است. من از وقتی به دوره نوجوانی رسیده ام، اعتماد به نفسم بسیار بالا رفته و رؤیای بزرگی برایم پیشتر شده است. این را مخصوصاً شبها قبل از خواب بیشتر درک می کنم. آخر من شبها قبل از خواب، بیشتر از هر وقت دیگری در رؤیاهایم غرق می شوم؛ رؤیاهایی که بلند بودن و دور بودنشان را خودم نیز احساس می کنم ولی با این حال، باز هم دلم می خواهد به آن فکر کنم. مادر همیشه می گوید: «رؤیایابی و کمی بد اخلاقی ویژگی آدم های همسن توست که هر دوی آن بعد از دوران بلوغ کمتر می شود.»

مادرم می گوید: «اینکه بد اخلاقی های آدم کمتر بشود خیلی خوب است اما رؤیایابی همیشه بد نیست. یعنی اگر آدم بعد از فکر کردن به آرزوهای منطقی و بزرگ تصمیم جدی برای رسیدن به آن بگیرد، بسیار هم خوب است و باعث پیشرفت می شود.» من هم قدر رؤیاهایم را می دانم و برای رسیدن به آن تلاش می کنم. مثلاً یک شب وقتی در رختخوابم دراز کشیده بودم، آرزوی قبولی در رشته پزشکی در یکی از دانشگاه های معروف و معتبر کردم چون خیلی دلم می خواهد یک نخبه و استاد درجه یک پزشکی فوق تخصصی در دنیا باشم و همزمان با طبابت، در دانشگاه های معتبر دنیا تدریس کنم. از آن دست آدم هایی که استاد پروازی هستند و مثلاً یک روز در یک کشور اروپایی تدریس می کنند و روز دیگر در یک کشور دیگر به طبابت می پردازند. به کنفرانس های

علمی دعوت بشوم و با ارائه مقالات علمی و پزشکی آخرین تحقیقات و پژوهش هایم را در اختیار دانشمندان بگذارم. تا جایی که اعطای مدال ها و جایزه های علمی به من آنقدر زیاد بشود که در خانه جایی برای نصب لوح و گواهی نامه ها نداشته باشم. فکرش را می کنم، می بینم خوشبختی بهترین از این نمی شود که هر جا قدم بگذارم، برایم احترام ویژه قائل بشوند. در بهترین موقعیت جایم بدهند و برای ایراد سخنرانی هایم لحظه شماری کنند و با نقد پژوهش های علمی ام شگفتی همگان را برانگیزم. با خود فکر می کنم واقعا چقدر لذتبخش است. وقتی آنقدر آدم مهمی بشوم که نه تنها در اینترنت و رسانه های مجازی حرف ها و گفته های علمی ام منتشر بشود بلکه توصیه های بهداشتی و پزشکی من نقل مجالس و محافل بشود. مثلاً وقتی برای خرید یک محصول از فروشنده درباره میزان سلامت و کیفیت جنس پیرسم، فروشنده با تافخر بگوید: «فقط بدونین این محصول مورد تأیید دکتر فلانی است و خودش فقط و فقط از این محصول استفاده می کند» و چنین و چنان...

من از اینکه می بینم با اینکه مرا نمی شناسد چطور نامم را با تافخر بر زبان می آورد، واقعا احساس غرور می کنم. در رؤیایم می بینم که مراکز مهم علمی و پزشکی دنیا به اسم من نامگذاری می شود و روز، هفته و ماهی نیست که اخباری در مورد نظرات جدید علمی من انتشار نیاید و موفقیت های پزشکی من زبانه های محافل معتبر علمی دنیا نباشد. سیل درخواست ها برای اقامت در کشورهای مهم دنیا است که یکی پس از دیگری به من پیشنهاد می شود، ولی واقعا دوست ندارم در کشور دیگری به غیر از کشور عزیزم اقامت کنم. آخر من پرورش یافته همین آب و خاک هستم و چه چیز بهتر از خدمت به هموطنان خودم. در رؤیایم به آن لحظه شورا انگیز می اندیشم که گوینده خبر تلویزیون با خوشحالی خبر از کشف داروی بیماری سرطان و ایدز و چند بیماری ناشناخته که تا قبل از من دانشمندان از کشفش عاجز بوده اند به همت تلاش و تحقیقات من به جهانیان اعلام می شود. از فرادای آن روز که عکس و تصویرم در تلویزیون نمایش داده شد، در کوچه و خیابان سیل ابراز محبت ها و اعلام ارادت هاست

پدر! سوال دارم.

پیرس پسرم.

میتونی برای این ضرب المثل که: از هر دست بگیری از همون دست پس میدی یک مثال بزنی تا بهتر متوجه بشم.

بله، مثلاً احترام به دیگران. تو هر قدر به دیگران احترام بگذاری دیگران هم به همان میزان برات احترام قائل می شوند.

*** قهوه خانه**
یارو میره قهوه خونه تا میتونه قهوه می خوره ۵ تا ۱۰ تا ۱۵ تا.
صاحب قهوه خونه شاکمی میشه میگه: بابا خسته نشدی این همه قهوه خوردی؟
یارو میگه: راست میگه ها لطفاً به چایی بیار بخوریم خستگی مون در بره.

*** کبریت سوخته**
یارو میخواست استیک کبریت سوخته رو روشن کنه، هر چی میزد کبریت روشن نمیشده. رفیقش بهش میگه: بابا خب شاید کبریتش خرابه! یارو میگه: نه بابا، همین پنج دقیقه پیش روشن شد.

*** پیشگوی**
دونفر میرن بیک نیک. اولی میگه: بشینیم زیر اون درخت. دومی میگه: نه! همین وسط جاده امن تره! اولی میگه: آخه اینجا ماشین میزنه بهمون! اما دومی با اصرار وسط جاده بساط رو پهن می کنه و دو نفری می نشینند وسط جاده! بعد از مدتی یه کامیون میاد طرفشون هر چی بوق میزنه، اونا از جاشون تکان نمیخورن. کامیون هم میبچه چونه میره تو درخت. دومی به اولی میگه: دیدی گفتیم وسط جاده امن تره! اگه زیر اون درخت بودیم الان هر دومون مرده بودیم!

*** شکر خند**

داستان تصویری: مزاحمت

از کلاهی ایرانی حمایت کنیم

به این دو تصویر نگاه کنید. به نظر می رسد این دو باهم مشابه هستند ولی اگر دقت کنید ۱۰ اختلاف بین دو تصویر پیدا می کنید.

۱. خب پسر گلم حالا بگیر بخواب که دیر وقته ببری هم امشب پیشه من باشه پدر؟
۲. باشه به شرطی که حرف نزنین و زود بخوابین چشم.
۳. چی شد تو که هنوز بیداری چرا نمی خوابی؟ نمی تونم. خر خر تو نمی گذاره بخوابم.
۴. سرم رفت چرا اینقدر خر خر میکنی خوابیدن خر خر کنیم چکار کنم ما بیره عادت داریم مثل گر به ها موقع خوابیدن خر خر کنیم.
۵. نمیرم اینجا اگه ناراحتی برو تو به اتاق دیگه بخواب.
۶. بیا کشتی بگیرم هر کی باخت بره تو اون اتاق.
۷. بگیر.
۸. وای ولم کن اینجا چقدر تاریکه.
۹. الان میگیرمت اگه تونستی بگیر.
۱۰. خوب دیگه ببری دعوا بسه.
۱۱. این سرو صداها چه شما هنوز نخوابیدین؟
۱۲. بچه ها شب برای خواب و استراحت هست نه سر و صدا کردن باشه بیخشی پدر دیگه تکرار نمیشه.